۱۰. فقه هوش مصنوعی (۱۴۰۳/۰۶/۲۹)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - پنجشنبه، ۲۹ شهریور ماه ۱۴۰۳

- خلاصه مباحث سال گذشته
  - سه بخش محوری بحث
  - بخش اول: تفکیک پدیده‌های پایه‌محور از اشراق‌محور
  - تقسیم قدرت به قدرت بدنی، روحی و علمی
  - بخش دوم: مسأله قصد در هوش پایه‌محور
  - بخش سوم: مسأله استناد و قرار ضمان
  - معرفی برخی از کتب و مقالات مرتبط با هوش مصنوعی
  - نکاتی درباره قدرت علمی

خلاصه مباحث سال گذشته

سه بخش محوری بحث

از بحث سال قبل خلاصه و جمع‌بندی‌ای عرض می‌کنم. آنچه که به ما فرمودند، مسائل فقهی و بررسی مسئولیت‌پذیری هوش مصنوعی بود. در حوزه هم سه کتاب چاپ کرده‌اند. مسئولیت‌پذیری و احکام ضمان مترتب بر کارهایی که هوش مصنوعی انجام می‌دهد، اصل بحث ما بود؛ اندازه‌ای که در توان ما بود برای راه افتادن بحث. همین که مطرح شود، خداوند متعال کمک می‌کند و ان شاء الله باحثین و کسانی که ذهن تیزی دارند، سرنخ مباحث را بگیرند. همانطور که پارسال عرض کردم کسی که هندل می‌زند، لازم نیست رانندگی هم بلد باشد. این اندازه سهم ما در سال قبل بود. حالا می‌خواهم خلاصه آن را عرض کنم که شروعی باشد تا ببینیم خدای متعال چه مقدر فرموده است.

بحث ما در سه بخش پیش رفت؛ بخش اول که حالت محوری دارد و تا آخر هم باید این محور بماند و خیلی هم اهمیت دارد و رنگ حوزوی و طلبگی در آن پررنگ است، این بود که در پدیده‌هایی که در ارتباط با انسان است، پدیده‌هایی که پایه‌محور است را از پدیده‌هایی که اشراق‌محور است تشخیص دهیم. الآن مخلوط است. یعنی چیزهای بسیار زیادی از این انسان بروز و ظهور می‌کند که ما می‌بینیم، ولی اینکه این از کجا ناشی می‌شود، خیلی نیاز به کار دارد، آن هم به‌طوری‌که کل بشر آن را تصدیق و تأیید کنند و بفهمند. این بخش اول بود؛ اصل تفکیک‌کش و ادامه‌اش. اگر این تفکیک پایه‌محور و اشراق‌محور درست باشد، باید مصادیقش را با یک معیار روشن تشخیص دهیم که بعداً مورد توافق همگی شود.

بخش دوم کار که بحثش را جلو بردیم، مسأله قصد بود. چون قصد در فقه خیلی احکام و آثار دارد و بسیار مهم است. تحلیل قصد چیست؟ اندازه‌ای که ما مباحثه کردیم، مبنای تحلیل قصد دو چیز شد: تحلیل آگاهی و تحلیل درک معنا، تا به قصدی برگردیم که مبتنی بر آگاهی و درک معنا است. این هم بخش دوم بود که روالی که ما طی کردیم از سخت‌افزار شروع کردیم. از متن سخت‌افزار شروع کردیم و گفتیم جلو برویم و ببینیم تا کجا ممکن است برویم و به قصد برسیم یا نرسیم. این هم بخش دوم بود.

بخش سومی هم که فی الجمله مطرح شد این بود که رفتارهایی که با قصد می‌شود، احکام فقهی و حقوقی انواع قصد و رفتارهای قصدهایی که صورت می‌گیرد؛ احکام فقهی هر کدام را بررسی کنیم. آنطور که در ذهن قاصر من بود، عرض کردم که محوریت آن بر دو چیز است: استناد و قرار ضمان که این هم خیلی مهم است. استنادش بحث‌های گسترده و خیلی خوبی دارد و قرار ضمان هم رمز اصلی می‌شود تا بتوانیم بعداً ضمان را توضیح دهیم که چگونه می‌شود.

این سه بخش بود؛ بخش اول تشخیص پدیده‌های پایه‌محور از اشراق‌محور. بخش دوم: قصد و تحلیل آن، آگاهی و درک معنا و انواع آنها است. بخش سوم؛ حالا که انواع قصد بررسی شد ببینیم احکام هر کدام، احکام فقهی انواع قصد و رفتارهای قصدی مستفاد از ادله شرعی چیست. این خلاصه مباحثه‌ای بود که در سال گذشته فی الجمله در مورد هر کدام از آنها صحبت شد.

بخش اول: تفکیک پدیده‌های پایه‌محور از اشراق‌محور

اگر بخواهم خلاصه بخش اول را عرض کنم که تشخیص پایه‌محور از اشراق‌محور بود، بحمدالله ما در زمانی هستیم که برای بچه و بزرگ مثال‌هایی در دسترس همه ما است، این مثال‌ها فوری راه را کوتاه می‌کند و سریع ما را به مقصود می‌رساند. چرا؟ چون از صغیر و کبیر با این مثال‌ها آشنا هستند و همه، آن‌ها را دیده‌اند. این مثال‌ها بحث را خیلی روشن می‌کند. پایه‌محور، اشراق‌محور؛ اصل مطلب این است که انسان واقعاً یک بخشی دارد که مربوط به عالم دیگر است و برای اینجا و برای بدن نیست؛ واقعاً آنجا است، اما آن‌که در یک فضای حجاب است، چطور تشخیص بدهد که آن پدیده‌ای که از عالم دیگر است و ارتباط من با آن عالم دیگر است، دارد در اینجا ظهور می‌کند؟ شما هر چه بگویید، آتئیست‌ها و فیزیکالیست‌هایی که الآن مشغول هستند، می‌گویند هر چه بگویید ما برای تو توضیح می‌دهیم که به همین مغز و اعصاب برمی‌گردد. یک کار خیلی عالی‌ای است که به بشر نشان بدهیم - من استدلال کردن؛ مسیر نشاندادن، نه مسیر اثبات کردن - و آنطور که گمان من است، وسائلش را داریم و الآن پیشرفت عمومی علم بشر در حدی است که ابزارش فراهم است تا نشان بدهیم - نه برای اینکه اثبات کنیم و استدلال کنیم - که ما یک بخشی داریم که واقعاً ما با آن دمساز هستیم و بیرون از این عالم است و در بدن و این امر فیزیکی و انسوتی ما خلاصه نمی‌شود که به این، اشراق‌محور گفتیم. یعنی پدیده‌هایی در انسان است که آبشخورش بیرون است. پدیده‌هایی هم برای همین پایه‌ای است که خداوند متعال برای ما فراهم کرده است. این خلقت بدن، شوخی نیست. خداوند در اینجا یک سکویی فراهم کرده که روح ما آرام به این سکو تکیه زده و نشسته. نمی‌دانیم در لحظه به لحظه این بدن ما، چه خبر است که الآن نفس به اینجا آمده و ظهورات می‌کند. خود این پایه، کم چیزی نیست. در جلسات متعددی راجع به این پایه صحبت کردیم؛ از روایات و غیر آن.

خب مثال‌های آن که عرض می‌کردم خیلی ساده، همه این مثال‌ها را می‌فهمند. چیزهایی که الآن همه دیده‌اند، رادیو و ضبط صوت است. اگر من یک کلمه بگویم، از بچه و بزرگ، همه فوری عرض من را تصدیق می‌کنند. می‌گویم دو دستگاه جلوی کسی می‌آید، یکی ضبط صوت است و دیگری رادیو است. اگر کسی این دو دستگاه را درست بررسی و تحلیل کند، به دو نتیجه متفاوت می‌رسد. اگر ضبط را به‌خوبی تحلیل کند، می‌گوید این صدایی که از این ضبط بیرون می‌آید، از بیرون به آن القاء نمی‌شود، بلکه یک چیزی در خود همین است. حال این‌که ابتدا به چه صورت آمده، کار ندارم، ولی از خودش است. این نوار و این فایل برای خودش است. اما اگر رادیو را درست تحلیل کند و دستگاه را به‌خوبی بفهمد می‌گوید این رادیویی که الآن حرف می‌زند این حرف در آن نیست و دیگری از بیرون حرف می‌زند. گمان نمی‌کنم احدی این عرض من را تکذیب کند. فقط باید درست بشناسیم. اگر ضبط را درست بشناسد، می‌گوید کسی الآن بیرون حرف نمی‌زند که این ضبط آن را پس بدهد. رادیو را که درست تحلیل می‌کند، می‌گوید الآن کسی بیرون حرف می‌زند که این رادیو پخش می‌کند. به این خاطر که دو دستگاه را درست تحلیل کرد و خوب شناخت. با شناخت

درست، به یک نتیجه خوب و عالی رسید.

خب همین علوم شناختی‌ای که امروز هست، برای اینکه درست تحلیل کنند، هنوز خیلی کار دارند. این بدنی که خداوند آفریده، به جای میرسند که این بدن ما یک ضبط صوت است یا این بدن ما یک رادیو است؟ اگر درست تحلیل شود، خیلی مهم است. مفصل هم مشغول هستند.

من پارسال عرض کردم که نتیجه نهائی، مثالی است که امروزه داریم و از این ضبط هم خیلی بهتر و کارآتر است و مطلب را هم به‌خوبی میرساند. مثال موبایل‌های هوشمندی است که امروزه هست. ببینید چقدر بحث در اینها ظریف می‌شود. رادیو را بررسی کرد و رسید، ضبط را هم بررسی کرد و رسید. حالا در مرحله سوم، با موبایل‌های امروزی مواجه می‌شود و می‌خواهد ببیند این صدایی که از این درمی‌آید، از بیرون است یا از خودش است. اگر درست تحلیل کند، به چه چیزی می‌رسد؟ به یک صفر و یک نمی‌رسد و به این نمی‌رسد که این صدایی که از این بیرون می‌آید، از بیرون است یا از اندرون است. می‌گوید ای وای! چقدر شئونات دارد! آیا آلآن تلفن است؟ آیا ارتباط تصویری و صوتی است؟ آیا یک فایلی است که من ذخیره کرده‌ام و در اینجا پخش می‌شود؟ آیا آلآن این، سیمکارت دارد یا ندارد؟ جایگاهش کجا است؟ اگر این را درست بشناسد، می‌بیند مطلب خیلی غامض است. پدیده‌هایی که از این موبایل هوشمند ظهور می‌کند، یکجور نیست که شما بگویید مثل ضبط صوت است که از خودش درمی‌آید یا نه؛ باید نگاه کنیم.

خب کسی که واقعاً به این آشنا نیست، فقط می‌بیند یک صدایی از آن درمی‌آید. اصلاً سیمکارت را از حافظه و ... تمیزی نمی‌دهد. او این تفاوت را چطور می‌تواند بفهمد؟! واقعاً نمی‌تواند. فقط می‌بیند که یک دستگاهی است که از آن صدا می‌آید. برای اینکه تمیزی دهد که آیا آلآن کسی بیرون حرف می‌زند و صدایش از این موبایل می‌آید یا اینکه قبلاً چیزی گفته و در این ذخیره است و دارد بازپخش می‌شود، باید معیار پیدا کند. برای اینکه معیار پیدا کند، باید چقدر اطلاعات قبلی داشته باشد. ساده‌ترینش این است که سیمکارت و اینترنت و حافظه و ... را بداند. اگر بداند، فوری می‌فهمد که این پدیده‌ای که آلآن به گوش و چشمش می‌رسد مربوط به کجا است.

این بخش اول مباحثه ما بود که این انسانی که خداوند متعال بعد از اینکه مراحل خلقتش را

فرمود: «فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ»[1]؛ همان چیزی که آخوند برای جسمانیت الحدوث از آن استفاده می‌کند و «أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» که «أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» هم دارد و فقط صرف بدن نیست، بلکه «أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ». این یک چیز خیلی مهمی انسان است. آلآن انسانی که در اینجا حرف می‌زند، نمی‌داند. ما معیارهایی داریم که نشان دهیم این الف و ب و ج، برای این «خلقاً آخر» است و برای پایه و بدن نیست و معیارهایی داریم که نشان دهیم این رفتارها در بستر پایه و برای پایه است یا پایه همانگ با آن اشراق است.

ما این معیارها را داریم؛ ما در بخش اول به دنبال این هستیم و آنها را رها نمی‌کنیم. یعنی محور کار ما است و صبغه حوزی دارد. باید اینها را پررنگ کنیم و برای کل بشر نشان دهیم تا همه فوری تأیید کنند که این کارهای بشر برای پایه نیست و اصلاً از پایه نمی‌آید.

جلوترها عرض کردم؛ پدر روانشناسی تحلیلی - دکتر یونگ - کتابی دارد به نام «انسان و سمبول‌هایش» که بعضی از مقالاتش برای خودش است. من سنم کم بود که این کتاب چاپ شد و شاید دهه پنجاه بود. ولی اندازه‌ای که بعدها نگاه کردم این در خاطرم مانده که ایشان یک چیزی می‌گفت به نام ناخودآگاه بشر. بعد برای ناخودآگاه شروع به مثال زدن می‌کرد. با همین ذهن قاصر من طلبه وقتی این مثال‌ها را می‌دیدم می‌گفتم اینها با هم فرق دارد. رفتارها و پدیده‌هایی که در بشر ظهور کرده، یک کلمه روی آن می‌گذارند و خودشان را راحت می‌کنند؛ ضمیر ناخودآگاه. تمام شد! چرا شما می‌خواهید با یک عنوان همه اینها را تحلیل کنید و تمامش کنید؟! نمی‌توان تمامش کرد. آلآن هم همینطور است و ما می‌خواهیم چیزهایی که در انسان هست را جدا کنیم و دسته‌بندی کنیم.

الآن کسانی که در کما میروند، حالات و کارهایی از ایشان نقل میشود؛ اینها را دستهبندی کنید. تمام جریاناتی که اینها نقل میکنند پنج-شش بخش میشود. از تمثالات، از توهمات، از چیزهای جور و واجور، تا آنهایی که نه ریختش توهم است و نه تمثل است و نزد منصفین بهوضوح اثبات میکند که این چیزی که از کسی که در کما بوده، ظهور کرده، ممکن نیست از این دماغ و از این بدن مادی تراوش کند. ببینید این یک راهش است. البته راههای علمی آن را عرض کردم؛ مثل عدد پی. راههای علمیای هم دارد که به کل بشر قشنگ نشان داده شود که ما انسانها موطنی داریم که بیرون از این عالم خاک و ماده است. بلکه حتی برعکس است و اصالت بر موارای ماده است و ماده، نمود و بروزی از اینها است.

خب وقتی اینطور باشد، در چیزهایی که از انسان صحبت میکند، دیگر مشکلی ندارد. حضرت چه فرمودند؟ آن جمله بسیار عالی که باعث خجالت برای من است؛ حضرت فرمودند: «صَحِبُوا الدُّنْیَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَی»[2]؛ انسان این است. انسان این نیست که یک خاک متحرک باشد؛ طنینی باشد که «فَتَنفُخُ فِیهَا فَتَکُونُ طَیْرًا بِإِذْنِی»[3]؛ طیری به اذن رب باشد، اما انسان هم همینطور طیری باشد که هیچ «أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَی» نباشد. اینجور نیست. اصل انسان این است و لذا تمیزی اینها برای عصر ما خیلی مهم است که محکهایی داشته باشیم این ارواحی که معلق بالمحل الاعلی است، با ابدانی که در اینجا «یتقلب بین اظهر الناس» است، تفاوتش معلوم باشد که تفاوت اینجا با آنجا چیست.

آیه شریفه اول میفرماید: «إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلَائِکَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا»[4]. خب کسی مثل من کور باطن باشد، میگوید «تتنزل» یعنی بعد از اینکه مُرد، اما تا وقتی زنده است که خبری نیست. برای اینکه آیه شریفه بگوید از این حرفها نزن، دنباله اش میفرماید: «نَحْنُ أَوْلِیَاؤُکُمْ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَفِی الْآخِرَةِ»[5]. «فی الحیاة الدنیا» به چه معنا است؟ یعنی بعد از اینکه مرده، حالا تتنزل و بعد میگویند «نَحْنُ أَوْلِیَاؤُکُمْ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا»؟! با آیه بعدی معلوم است که میگوید «إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلَائِکَةُ» در همینجا و در این حیات دنیا این دستگاه برای مؤمنین به پا میشود. ای ارتباطاتی است که انسانها با عوالم دیگر دارند.

---

[1] المؤمنون ۱۴

[2] نهج البلاغه نویسنده : صبحي صالح جلد : 1 صفحه : ۴۹۷

[3] المائده ۱۱۰

[4] فصلت ۳۰

[5] فصلت ۳۱

تقسیم قدرت به قدرت بدنی، روحی و علمی

به ذهنم یک تقسیم‌بندی آمده؛ شما هم روی آن فکر کنید. قدرت، سه جور است: قدرت بدنی - فیزیکی ای شبه فیزیکی -؛ قدرت روحی که اراده در آن کار می‌کند؛ و یکی هم قدرت علمی که پشتوانه‌اش علم است. قدرت بدنی شبیه همان چیزی است که در سوره مبارکه هست که «قالَ عفریت مِّنَ الجِنِّ[1]»؛ ظاهرش این است که وقتی این عفریت گفت: «أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ» با آن قدرت بدنی است که خداوند به جن داده؛ با اراده و علم نمی‌آورد، بلکه بدنش و ریخت خلقتش طوری است که می‌رود؛ مثل این‌که ما بلند می‌شویم و یک لیوان آب می‌آوریم، آن هم، بلند می‌شود و به آن جا می‌رود و تخت را برمی‌دارد و می‌آورد. این یک جور است؛ قدرت بدنی.

یک قدرت روحی هم که بالااراده است و گویای مظهر «کن» می‌شود. شبیه آن هم غیر از اولیاء خدا، از مرتاضها نقل می‌شود. شاید همین‌جا هم عرض کردم - معروف شده بود؛ سن ما کم بود - در روزنامه‌های دنیا نوشتند که یک پیرمرد خشکاله لاغر مرتاض هندی را از قطار بیرون کرده بودند؛ بیرون رفته بود و نشسته بود و با نگاه به قطار، نگذاشته بود که قطار حرکت کند. در همه دنیا صدا کرد. گفتند او را سوار کنید. می‌گفتند او با اراده، قطار را نگه داشته. قضایایی از این سبک شنیده‌ام. این هم قدرت است، اما بدنی نیست. این اراده می‌کند که قطار تکان نخورد. این هم قدرتی است که با اراده است. اما این‌که خود این مرتاض الآن می‌فهمد که چه کار کرد، معلوم نیست. فقط می‌داند که الآن روحش این قدرت را دارد که تصمیم می‌گیرد قطار حرکت نکند.

شاگرد: یعنی سازوکار را نمی فهمد.

استاد: بله، مثل این‌که دست می‌آوریم و جلوی چیزی را می‌گیریم، او هم با اراده‌اش این کار را می‌کند. قدرت روحی اراده است.

یک قدرت مهم دیگری هم که هست، قدرت علمی است. قدرت علمی این است که نه بدن کاره‌ای است و نه اراده او، بلکه اطلاع از راه‌کار، کاره است. لذاست که کسی ممکن است خیلی قوی هیکل باشد، زنه‌بردار بزرگی باشد، اما ساده‌ترین چیز را نمی‌داند. مثلاً می‌خواهد چراغ را روشن کند، تا حالا ندیده ای بلد نیست که کلیدش به چه صورت است. می‌گوید تو زنه‌برداری می‌کنی و نمی‌دانی این چراغ چطور روشن می‌شود؟! اینجا برای روشن کردن، قدرت هست، اما علم می‌خواهد، نه بالااراده.

یادم می‌آید در زمستانی بود؛ در اتاق، علاءالدینی گذاشته بودند. درس اصول حاج آقا بود. حاج آقا شوخی می‌کردند - سبک ایشان این بود - به آن آقایی که عرب بود و اهل عراق بود به عربی گفتند ممکن است این بخاری را روشن کنید؟ خب سرد بود. ایشان هم خیز گرفت که کبریت بیاورد. حاج آقا فرمودند «لا باالاراده»! یعنی با اراده روشن کنی. او هم زرنگ بود فوری گفت «انتم». از من نمی‌آید و شما باید این کار را بکنید. خب این یک جور است.

شاگرد: آصف بن برخیا که در مورد تخت بلقیس گفت که به یک چشم برهم زدن می‌آورم، قدرت روحی بود؟

استاد: من برای همین، سه تا کردم. ظاهر آیه یک چیز است؛ در اینکه به چه بود، نص نیست، اما ظاهر سیاق قبل و بعدش می‌گوید نه، به قدرت روحی و اراده نبود، به علم بود؛ اشعارش این است: «قالَ الَّذي عِندَهُ عِلمٌ مِّنَ الكِتٰبِ أَنا ءاتيكَ[2] اگر به صرف ریاضت بود که خداوند او را به «عنده علم من الکتاب» توصیف نمی‌کرد. ظاهراً کار او یا به صورت اظهر یا ظهور - ولو نص نیست - در این است که ایشان با علم آورد، نه با مقام کن و اراده.

شاگرد: اسم اعظم هم از باب علم است؟

استاد: شاید. چون در روایت دارد «إنّ اسْمَ اللّهِ الأعْظَمَ ثَلاثَةٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً»[3]، لذا حضرت دنبالش فرمودند: «كانَ عِنْدَ آصَفَ حَرْفٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ». هفتاد و سه حرف، اسم اعظم است. فرمودند آصف یکی از آن‌ها را می‌دانست و با آن یک حرفی که از این هفتاد و سه حرف می‌دانست، آن را آورد.

شاگرد: علم به معنای همین دانایی که ما می‌فهمیم؟ یا به علم شهودی بود؟ یا علم به تصرفات؟

استاد: ببینید علم یعنی علم. علم، مشترک معنوی است. خیلی بعید است که علم را مشترک لفظی بگیریم. اما مشترک معنوی‌ای است که ذهن ما در ترفندهای خودش علم توصیفی و علم اشاری دارد. یعنی واقعاً ذهن در موطن‌هایی با یک علمی مواجه می‌شود که می‌بیند الآن نمی‌تواند توصیفش کند، اما می‌تواند به نحو اشاره -همانطور که در وجود اشاری عرض می‌کردم- با اولویت نسبت به مفهوم علم، آن را نشان بدهد. و لذا علم، علم است. علی ای حال این بخش اول بود.

پس بخش اول چیست؟ تشخیص اشراق و پایه. به بخش دوم منتقل می‌شویم. بعد از اینکه مخ اینها را کوبیدیم و ان شاء الله خداوند به باحثینی که هستند توفیق بدهد که مدام پیدا کنند. اگر شما در فکر باشید... .

شاگرد: آیه «نَحنُ أَولِيٰؤُكُم فِي الحَيَوٰةِ الدُّنيا» که اشاره کردید، می‌خواستید به قدرت اراده ت بدهید؟

استاد: نه، آن آیه شریفه را برای این خواندم که بشر فقط بدن نیست و ما فقط رادیو ای ضبط و امثال اینها نیستیم و وجود ما بسیار از این موبایل‌های هوشمند گسترده‌تر است؛ در بخش قصد هم عرض می‌کنم. داریوش اشکالاتی دارد که با اتاق چینی فرق می‌کند و هنوز آن را مطرح نکرده‌ام. وقتی اشکالات او را می‌گویید، می‌بینید که او به جایی می‌برد که حتی هوش ضعیف را قبول نمی‌کند. و لذا عرض کردم که گفت یک بچه ده ساله از پیشرفته‌ترین هوش‌های مصنوعی بیشتر می‌فهمد. خیلی به مهندس‌های نرم‌افزار بروید و رفتند تریبی دادند و آقای داریوش را آوردند تا یک مسابقه شطرنج بدهد و هوش مصنوعی او را برد. خود داریوش از هوش مصنوعی باخت. بعد چه گفت؟ گفت من نگفتم هوش مصنوعی نمی‌تواند در بازی شطرنج پیروز شود، بلکه من گفتم به اندازه بچه ده ساله نمی فهمد. بحث‌هایی داشت که حال بعداً به آن‌ها می‌رسیم. یعنی چیزی که خدای متعال در این انسان گذاشته، خیلی غامض است و خیلی شعب مختلفی دارد. این موبایل هوشمند در مقابل انسان هیچ است. من فقط مثال زدم تا ببینید چطور این موبایل شئونات مختلفی دارد که نمی‌توان تصمیم‌گیری کرد که این صدا از بیرون می‌آید یا از اندرون آن است، تا زمانیکه مهندسی آن را به‌صورت کامل بدانید و حافظه‌اش را بدانید، سیم کارتش را بدانید و بدانید که الآن کدامش فعال است، انسان هم همینطور است که اگر رفتارها و پدیده‌هایی که در او بروز و ظهور می‌کند را محک بزنیم. اگر بحث درست جلو برود، فوری می‌فهمید که این برای چه شأنی از او است. این برای بخش اول.

[1] النمل ٣٩

[2] النمل ٤٠

[3] بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام ، جلد١٤ ، صفحه١١٣

بخش دوم: مسأله قصد در هوش پایه‌محور

بخش دوم، مسأله قصد بود؛ تحلیل قصد و اینکه در قصد، دو چیز را بررسی می‌کنیم. بعد از تفکیک بین پایه‌محور و اشراق‌محور، عده‌ای یک حرفی گفته بودند که ما یک پایه‌ای درست مثل بدن انسان فراهم کنیم که به آن نفس تعلق بگیرد؛ پارسال صحبت شد که این اصلاً از بحث ما خارج است. حالا چه زمانی بشر به این برسد که حیات مصنوعی درجه بالا درست کند و آن هم تازه بتواند تکاملی که شاید سه میلیارد سال پیشینه حیات دارد را بیاورد - اگر هم فرض بگیریم که بیاورد - آن از بحث ما خارج است که در آن، روح تعلق می‌گیرد و نفس پیدا می‌کند که حرف دیگری است.

اما ما فعلاً در پایه‌محور می‌آییم که اشراق و تعلق نفس را جدا کردیم. هوش مصنوعی فعلاً در محدوده‌ای است که نفس و آن اشراق و استشراق را ندارد. در دل همین سخت‌افزار، به کمک مهندسی نرم‌افزار، می‌خواهیم هوشی پایه‌محور را به بروز و ظهور بیاوریم، تا کجا می‌توانیم جلو برویم؟ آیا در همین پایه‌محور می‌توانیم به قصد برسیم یا نه؟ قصدی که مبتنی بر آگاهی و ادراک معنا است. بحث‌هایی که پارسال رسیدیم، این بود که یک تصویری ارائه شد که در پایه به قصدی برسیم که مبتنی‌بر آگاهی پایه‌محور -نه آگاهی اشراق‌محور- و بر درک معنای پایه‌محور است و می‌خواستیم ببینیم این تصویر ممکن بود یا نه؛ به توضیح این رسیدیم. مسیری هم که طی کردیم شروع از دل سخت‌افزار بود که از متن سخت‌افزار شروع کردیم و بالا آمدیم. چون آخر سال بود و معلوم نبود که بعدش مباحثه باشد، در جلسات آخر سال، به شکل خلاصه و سریع جلو رفتم و به جایی رساندم که من‌ِپایه‌محور بود. من‌ِپایه‌محور را با خصوصیاتی که «من» دارد بیان کردیم و با جدا شدن از من‌ِاشراق‌محور. من‌ِپایه‌محور ممکن هست یا نیست؟

توجیهی که در آگاهی داشتیم، بسته‌بندی زمان بود که عرض کردم چون در دل داده، حجاب محض است و محجوبیت هر نقطه از نقطه مجاورش هست، چراهای ندارمی که با بسته‌بندی زمان به آگاهی در دل داده برسیم. این را پارسال بحث کردیم.

در مسأله درک معنا، نیازی حتمی به بسته‌بندی زمان نبود، ولی نیاز داشتیم به اینکه حتما نمادهایی در طول هم به‌صورت شبکه‌ای داشته باشیم. شبکه‌ای از نمادهای طولی و عرضی داشته باشیم. خیلی مهم بود که در دل یک نماد، اشاره به مجموعه‌های دیگر از نمادها باشد که مجموعه این نمادها، شبکه‌ای از نمادها درست می‌کردند که آنجا ترسیم شد. شاید جلسات 20 یا 22 بود که عرض کردم اگر به این صورت جلو برویم، ما به چه می‌رسیم؟ نه به درک و فهم معنا، اگر یادتان باشد عرض کردم اتاق چینی تا آخر کار در سطح خودش محفوظ است. ما در یک سطحی از ظهور و بروز، نه اینکه به درک و فهم ذهنی و انسانی معنا برسیم، اما به یک سطحی می رسیدیم که سطح تبادل معانی، به نحو معنادار بود. تبادل، ترا‌کنش، رفت‌وبرگشت بین معانی با حفاظ بر معنادار بودن، بدون اینکه درک معنا و فهم معنا داشته باشیم - نمی‌دانم نظر شریفتان هست یا نیست - این نتیجه عرض من بود که این ممکن است که ما در درک معنای پایه‌محور، به معنادار بودن، به انجام معانی، حتی انجام معانی نه به معنای انفعال، بلکه عرض کردم فعالیت معانی؛ یعنی معانی را طوری در الگوریتم‌هایی ترسیم بدهیم که نیاز را تشخیص می‌دهد، بعداً هم بدون اینکه از بیرون

کمک بگیرد، خودش اقدام می‌کند و رفع نیاز می‌کند. به اینجا رسیدیم؛ یعنی معنادار بودن تبادل معانی با هم، به نحوی که او کاملاً می‌تواند خلأ را تشخیص بدهد. اغراض و قیم را در اینجا گفتم که می‌تواند اغراض را تشخیص بدهد، خلأها را کشف می‌کند، بعداً می‌گوید حاملهای ارزش چه چیزهایی هستند که ما را به این اغراض برسانند و جهتدهی هم می‌کند؛ یعنی دقیقاً کاری انجام می‌دهد که فعال است؛ خودش می‌رود و تشخیص می‌دهد و شما هم بعداً می‌بینید که درست انجام داده، بدون اینکه درک و فهم معنا به‌معنای ذهن انسان و انسان‌محور داشته باشد، کارها را انجام می‌دهد. به این می‌گفتیم معنادار بودن پایه‌محور. فعالیت معانی و تبادل معانی برای اینکه اینها بتوانند کار انجام بدهند.

بخش سوم: مسأله استناد و قرار ضمان

بخش سوم هم مسأله استناد و قرار ضمان بود. ان شاء الله امسال میخواهیم بیشتر به بحث فقهی این بپردازیم. الآن که به این قصد رسیدیم که ما قصد پایه‌محور داریم، حال به فقه و ادله فقهیه مراجعه میکنیم. قصد، انواعی پیدا کرد؛ کجا است که موضوع حکم فقهی، قصد اشراقمحور است؟ آنجا هوش مصنوعی هیچ کاری نمیتواند بکند و آن احکام فقهی برای او نیست و بار نمیشود. اما در فقه کجا است که میتواند قصد پایه‌محور هم دخیل باشد که در فقه، ما قصد میخواهیم، اما قصد معنادار برای ما کافی است؛ مبتنیبر معنادار بودن؛ قصد حکیمانه؛ حتماً در قصد حکیمانه خوابیده که باید فهم و درک اینطوری هم باشد ای نه؟ ببینید چقدر نزدیک هم است. بعداً میخواهیم عرض کنیم نه، هوش مصنوعی یک معاملهای انجام میدهد و تشخیص میدهد که این معامله به صلاح هست یا نیست و بعد هم که کاملاً ضرر و سودش را سنجید و الگوریتمهای تشخیص سود و زیان را به کار گرفت و روالش را طی کرد، خود هوش مصنوعی معامله را انجام میدهد، چون میبیند که سود دارد. شما اسم این را قصد میگذاری یا نه؟ معامله را تصور کرد، سود و زیانش را سنجید، و بعداً هم شما میبینید که خیلی خوب عملکرد؛ درست عمل کرده و سود هم برده. شما اسم آن را چه میگذاری؟ قاصد بود یا نبود؟ اگر میگویید قصد، یعنی تشخیص هدف و ترتیب وسائل برای رسیدن به یک هدفی حکیمانه؛ اگر به این قصد میگویید، خب آن عامل هوشمند ماشینی که انجام داده. چرا بگویید معامله او باطل است؟ چون باید یک روحی باشد که وقتی «بعتُ» میگوید، آن روح، انشاء بیع کند. میگوییم مقصود شارع از انشاء بیع، همین بوده؟! یعنی یک منشئ حکیمی باشد که بفهمد دارد چه میشود و سفیه نباشد؛ بچه نباشد؛ حکیمانه تصمیم بگیرد؛ و به خاطر کمبود عقل، محجور نباشد. خب وقتی او به این صورت تصمیم میگیرد، شما از کجا به شارع نسبت میدهید که نه، ولو خیلی خوب تصمیم گرفته، ولی مقصود شارع از قصد -که فقها میگویند در بیع، قصد لازم است- قصد اشراقمحور است؟! من الآن این را نمیگویم و دارم بحثش را مطرح میکنم. ممکن است که شما در آخر کار استدلال کنید که نیاز است و من حرفی ندارم و الآن فقط دارم طرح بحث میکنم. اما برای رباتی که میخواهد انائب حج شود، نه. میگوییم در اینجا قصد قربت نیاز داریم و اینجا حرف دیگری است؛ قصد امتثال امر میخواهد و رباتِ نمیتواند انائب حج شود و آن قصد، قصد اشراقمحور است که روح میخواهد و قصد تقرب میخواهد و امتثال امر خدا میخواهد. درحالیکه این عامل هوشمند ماشینی از اینها بیگانه است و پایه‌محور است.

حال به چیزی میآییم که شروع مباحثه ما بود. اگر یادتان باشد اول جلسه پارسال عرض کردم؛ مثال اصلیای که ما به دنبالش هستیم تا به آن برسیم، جایی بود که یک رباتی با آموزش ماشینی، خودش راه قتل را یاد بگیرد و قتل عمدی کند و یک ماشینی را سرقت کند؛ مثال روز اول ما این بود. اینجا چه بگوییم؟ قصاص؟! قصد آمده یا نیامده؟ این از جاهایی بود که مبهمتر است. یعنی سریع نمیتوانیم بگوییم اینکه خودش رفته الگوریتم سرقت قتل عمدی را یاد گرفته، این قصدی است که شارع وقتی میفرماید باید قاصد باشید تا قتل عمد باشد؛ باید ببینیم آن قصد موضوع قتل عمد در اینجا میآید یا نمیآید؟ این به وضوح معامله نیست و باید بیشتر از آن بحث کنیم و در اینجا باید بیشتر حرف بزنیم. آن قصدی که شارع موضوع قتل عمد قرار داده چه

قصدی است؟ پایه‌محور است یا نه؟ ان شاء الله باید این را بیشتر بحث کنیم. این را مطرح کردم تا تفاوتش معلوم شود که از نظر بحث و فکر فقهی روز بیشتری می‌خواهد که چه بگوییم.

شاگرد: مسأله ذبح هم مطرح می‌شود؟

استاد: بله، وش مصنوعی بسم الله را که می‌تواند بگوید و با همین توضیحاتی که دادم، یعنی از نظر درک موازین، وش مصنوعی شرط را می‌فهمد، مانع را می‌فهمد و از نظر درک معنای پایه‌محور می‌داند که شرط ذبح شرعی این است که با همان زبان ماشینی که خودش بلد است، بسم الله را بگوید. خب این به اندازه، وش پایه‌محور شرط را تشخیص می‌دهد که اگر این کار را نکنی از تو قبول ندارم و اگر می‌خواهی به هدف برسی، باید بسم الله بگویی یا باید به کسی بگویی که بسم الله بگوید. اما خودش با وش مصنوعی، کارد را تحریک می‌کند و کارد به دست رباتِ است که سر ذبیحه را می‌بُرَد. الآن این کافی است یا نیست؟

شاگرد: باید برای مسلمان بودنش یک فکری کنیم.

استاد: پارسال عرض کردم که آیا اسلام شرط ذبح است؟ رباتِ که مسلمان نیست، باز شرط را ندارد. یا این‌که کفر مانع است؟ اگر کفر مانع است، اینجا مانع را نداریم؛ رباتِ است و نمی‌توانیم بگوییم این رباتِ، کافر است و مانع ذبح شرعی، کفر است که این مانعیت در اینجا نیست. آیا اسلام، شرط است یا کفر، مانع است؟ این را باید از ادله استظهار کنیم.

معرفی برخی از کتب و مقالات مرتبط با هوش مصنوعی

در این فرصت باقی‌ماندهٔ عرض کنم که در انتشارات حوزه، سه کتاب چاپ شده. اولی که شمارهٔ یک آن است، مربوط به آقای دکتر دیوید لزلی(David Leslie) است که گروهی از مترجمان آن را ترجمه کرده‌اند؛ «فهم اصول اخلاقی و امنیتی حاکم بر هوش مصنوعی»؛ این اولین نسخهٔ آن است. دومی راجع به توصیهٔ نامهٔ ویونسکو است؛ آن را ترجمه و نقد کرده‌اند که شمارهٔ دوم این کتب حوزوی است، به نام «نقد و تکمیل پیش‌نویس نهائی توصیهٔ نامهٔ اخلاق در هوش مصنوعی». سومین کتاب هم که همین امسال (1403) آمده که کار جمعی از نویسندگان است، به نام «مسئولیت‌پذیری هوش مصنوعی» است که در دو بخش است. در یک بخش چند مقاله را در مورد همین مسأله ترجمه کرده‌اند و بخش دومش که بخش خوبی است، انسان است؛ یعنی آن کارهایی که الآن در کل دنیا دارند انجام می‌دهند؛ شبیهٔ همان کار ویونسکو است. همین هفته قبل بود که اتحادیهٔ اروپا عهدنامهٔ خود را منتشر کردند. دارند این کارها را انجام می‌دهند. بخش دوم این کتاب هم انسانی است که الآن هست. نمی‌دانم شمارهٔ سوم چاپ شده یا نه. اگر تهیه کردید، برخی از بخش‌هایش را در جلسات بعدی مرور می‌کنیم، چون به بحث ما مربوط می‌شود.

غیر از این کتاب‌ها هم آقا به من مقاله‌ای دادند که در سال هزار و چهارصد تألیف کرده بودند. خلاصهٔ فرمایش ایشان را عرض می‌کنم؛ در این مقاله فرمودند انسان سه بخش دارد: بدن دارد که ظهور اصلی هوش در آن، مغزش است. نفس دارد که به این بدن تعلق می‌گیرد و مدبر این بدن است. یکی هم عقل دارد که آن عقل، پشتوانهٔ ظهری نفس است. می‌فرمایند اساس هوش انسان نه مغز است و نه به نفس است، بلکه به نفس مستظهر به عقل است. اگر عقل باشد و نفس نباشد، نمی‌تواند کاری انجام بدهد؛ بدن باید زنده باشد و نفس داشته باشد. ولی اگر نفس باشد و عقل نباشد، مثلاً دیوانه باشد، آن هم هوش ندارد. پس هوش انسانی مستظهر به مغز و بدنی است که نفس به آن تعلق گرفته؛ نفسی مستظهر به عقل. بنابراین در ماشینی که نفس ندارد و قهراً هم مستظهر به عقل نیست، هوشی انسانی نخواهیم داشت. وقتی هوشی انسانی نداریم، پس دیگر باید فکر را در همان محدوده امکاناتی که داریم جوان بدهیم و در پیشرفت آن هم هیچ مشکلی نداریم.

یک مقالهٔ دیگر هم «چالش‌های بنیادین در مسیر سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری هوش مصنوعی» است که ظاهراً عده‌ای از اعزه جمع‌آوری کرده‌اند و مربوط به مجلس است، که ۸۳ چالش برای این بحث ما آورده‌اند و در هشت بخش است؛ شئونات هوش مصنوعی را هشت بخش کرده‌اند و در این هشت بخش، 83 چالش را ذکر کرده‌اند. اگر شما هم مرور کنید خوب است. باز هم فرمودند الآن یک حالتی است که به کارهای حوزوی ما نیاز است. گفتند اگر ما کار نکنیم چیزهایی که از غرب و جاهای دیگر آمده، می‌آید. اگر اینجا بحثی نباشد که تمام شده باشد، می‌گویند حالا که کار نکرده‌اید، این‌ها را می‌آوریم؛ ما هر چه داریم این‌ها است. این‌طور گفته‌اند.

خب درست است؛ امثال من که عرضه ندارم، نباید به میدان آن بیایم. خدا استاد ما حاج آقای علاقه‌بند را رحمت کند - رضوان الله تعالی علیه - جملات کوتاه خیلی لطیف و ملیحی داشتند؛ می‌فرمودند وقتی آدم با جاهل به جهل مرکب مواجه می‌شود - کسی است که نمی‌داند و نمی‌داند که نمی‌داند و خیالش می‌رسد که می‌داند - می‌فرمودند با جاهل مرکب نمی‌توانی هیچ کاری کنی. اول باید جهل مرکب او را جهل بسیط کنی. یعنی اول باید حالش به این برسد که قبول کند نمی‌داند. وقتی قبول کرد که نمی‌داند، حالا جاهل بسیط است؛ یعنی نمی‌داند و می‌داند که نمی‌داند. ان شاء الله خداوند متعال توفیق بدهد که جاهل بسیط باشیم. یعنی اعتراف داشته باشیم که نمی‌دانیم. اگر هم شروع کردیم و به میدانش آمدیم، بدانیم که نمی‌دانیم و تلاش کنیم و با حال ندانستن که بدانیم که نمی‌دانیم، با صبر و حوصله، کار کنیم.

حالا سن من هم که...! کسی نزدیک هشتاد، نود سالش بود آمده بود صرف میر شروع کرده بود. کسی رسید و گفت: معروف است اسبی که به پیری به دور می‌آید، این اسبی است که برای میدان قیامت خوب است! البته او خوب جواب داده بود و سریع گفته بود که اتفاقاً من هم برای میدان قیامت می‌خواهم و این علم برای آنجا است، نه برای اینجا. حالا این علم، فعلاً برای میدان قیامت نیست و برای این است که در اینجا بحث پیش برود. لذا ما به‌عنوان راه افتادن شروع کردیم و بقیه‌اش بر عهده شما است. ان شاء الله در سنین جوانی تلاش کنید و پیگیری کنید که اینها را ببینید و ملاحظه کنید و بحث‌ها را جلو ببرید. من هم اینها را دیدم، ان شاء الله هر چه نفس بود، زحمت می‌دهم.

نکاتی درباره قدرت علمی

شاگرد: با توجه به آیه «قالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ» احتمال دارد که همین اروپایی‌ها یکی ع
کشف کنند که تخت را با همان طرفة العینی از این طرف عالم به آن طرف عالم بیاورند؟

استاد: بله، چند سال است که دارند مفصل کار می‌کنند و برای آن پروژه‌ها گذاشته‌اند. حدود بیست سال پیش از یک آقایی شنیدم؛ او می‌گفت مسافرت‌های موکوکی. الآن می‌گویند تله‌پورت کوانتومی و غیر کوانتومی. الآن چند پروژه کوانتومی را اجرا کرده‌اند. طرفة العین و بدون درنگ زمانی -همان طرفه‌ای که می‌گفتیم محال است- یک ذره بدون اینکه نقاط بین دو نقطه را طی کند، گویا در اینجا معدوم شود و در نقطه ب موجود شود؛ الآن مشغول هستند. در روایتش دارد که حضرت فرمودند «كانَ يُوحَى إِلَيْهِ حَرْفٌ واحِدٌ أَلِفٌ وَاوٌ فَتَكَلَّمَ»[1]. چرا حضرت فرمودند «الف ای واو»؟ خیلی مهم است. حضرت تردید داشتند؟! این سؤال خیلی مهمی است. در مباحثه قرائات راجع به واج و واجگونه گفتم. من احتمال می‌دهم که اگر آن بحث‌ها دقیق شود، این «أو» حضرت یک معنای جدیدی پیدا می‌کند.

شاگرد: این واو بعدش، بعد از تله‌پورت است؟

استاد: حالا باید بررسی‌م. علی ای حال الآن مشغول هستند. ولی آن روایت دارد کل علم 27 حرف است، تا زمانی‌که حضرت تشریف بیاورند، هر چه بشر برود، بیشتر از دو حرفش نیامده. ۲۵ حرفش آن زمان می‌آید. سبحان الله!

والحمد لله رب العالمین

---

[1] بصائر الدرجات نویسنده : الصفار القمي، محمد بن الحسن جلد : 1 صفحه : ۲۱۰